چشم اندازهای نظریِ جنبشِ دانشجوییِ ایران

احسان شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۱۰

تعداد صفحه : ۱۲

آخرین بررسی : ۸۷/۰۷

تاریخ تحریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : سخنرانی در نشستِ انجمن های اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا

چشم‌اندازهای نظریِ جنبشِ دانشجوییِ ایران

در نخستین سدهٔ انقلابِ مشروطه

در عصرِ جهانی شدنِ دانش و شکل گیریِ "قارهٔ ششم" بالقوه، با سازماندهیِ شبکه‌ایِ خاصِ انقلابِ اطلاعاتی، مفهومِ آموزشِ دانش، دانشگاه و دانشجو آبستنِ تحوّلی بزرگ است. از یک سو، نمی‌توانیم از تأثیراتِ این زمانِ "تقویمی ـ جهان شمول" برکنار بمانیم، و از سوی دیگر، در زمانِ "اجتماعی ـ فرهنگیِ" ما هنوز فیلترهای عقیدتی ـ سیاسی به صورتِ قوی عمل می‌کنند.

مهمترین نکته اینکه گفتارِ روشنفکریِ حاکم بر جامعهٔ در حالِ گذار از سنّت به تجدّد یا تجدّدِ سنّت، با فضای فکریِ حاکم بر جهان یک فاصلهٔ چند قرنی دارد. در حالی که سیرِ تفکرِ غرب به مرحله‌ای از توسعهٔ خود رسیده که آن را "اولترا ـ مُدرن" می‌خوانند (اگر نگوییم پَسا مدرن یا پَسا صنعتی و...)، ما هنوز خود را موظّف به بازخوانیِ (اگر نه بازگوییِ) شعارها و راهکارهای صدرِ مدرنیته می‌یابیم.

مُدلِ کلانی که پس از شکست‌های نظامیِ ایران از روس در نیمهٔ اولِ قرنِ نوزدهم، از دارالسلطنهٔ تبریز و قائمِ مقام و دارالفنونِ امیرکبیر تا زمانِ انقلابِ ۵۷ تعقیب می‌شد، ساختنِ کادرهای تکنو ـ بوروکرات و توسعهٔ فنّی ـ نظامی بود به منظورِ جبرانِ عقب ماندگی، غافل از آنکه اساسِ انحطاط در نبودِ فکر و روش‌های نوینِ علمی و بازیابیِ خود و بازخوانیِ منابعِ فرهنگیِ سنتی (به همان روشِ غرب) است.

فروپاشیِ دستگاهِ سلطنتی به عنوانِ یکی از دو پایهٔ سنتیِ قدرت در ایران و رخدادِ انقلابِ اسلامی و قدرت یابیِ روحانیت، روشنفکرانِ ما را به فکر فرو بُرد، به نحوی که به تعبیرِ داریوش. شایگان "از تعطیلاتِ تاریخ برگشتیم!"

نگاهی به پیشینهٔ جنبشِ دانشجوییِ ایران همپای شکل گیریِ "دانشگاهِ" جدید :

میانِ تأسیسِ دارالفنون[1] (۱۲۶۸ق. ـ ۱۲۳۰ش) و انقلابِ اصلاحیِ مشروطه خواهی (۱۲۸۵) نسبتی است؛ همچنان که میانِ تأسیسِ دانشگاهِ تهران

(۱۳۱۳) و رخدادِ انقلابِ ضدِ سلطنتی و جمهوری خواهیِ ۱۳۵۷، که به ما می‌آموزد که پیش درآمدِ هر دگرگونیِ بزرگِ اجتماعی ـ سیاسی، تحولِ فرهنگی و کسبِ خودآگاهی است.

مقارن با شکل گیریِ نهادِ جدیدِ دانشگاه و آشناییِ ما با شیوه‌های مدرنِ تولید و توزیعِ دانش، دانشجویان به عنوانِ یکی از بازیگرانِ مؤثرِ حیاتِ فرهنگی و سیاسیِ کشور، واردِ صحنهٔ اجتماع و برنامه ریزیِ آیندهٔ کشور شدند :

گروه‌های اعزامیِ دانشجویی به خارجِ کشور طیِ آشنایی با فنون و روش‌های علمی و نظاماتِ فکریِ مغرب زمین، نخستین محافلِ روشنفکری را تشکیل می‌دادند و به فکر دربارهٔ عللِ انحطاطِ شرق و پیشنهادِ راه‌های برون رفت و پیشرفت، می‌پرداختند.

نسلِ اولِ روشنفکرانِ دورانِ مشروطه در آغاز شیفتهٔ دستآوردهای تجددِ غرب شدند و خواستارِ "اخذِ بدونِ تصرف" و ورودِ "فوری ـ فوتی" محصولاتِ این تمدن. مشکلِ اساسیِ این نسل، نحوهٔ اخذ و برگرداندنِ مفاهیمِ جدید به زبان و فرهنگِ بومی بود. حاصلِ تلاشِ اینان در این طرحِ مهم، ناقص و ناکافی می‌نمود و در ترکیب با سننِ فرهنگیِ بومی، موجبِ سوءِ تفاهماتِ بسیاری می‌شد. بارزترین نمونهٔ آن، خودِ مفهومِ مشروطیت است که به هیچ وجه مفهومِ قانونِ اساسی را نمی‌رساند و بینِ شرطِ عربی و شارترِ فرانسوی در نَوَسان است. امروزه همین معضل در ترجمانِ مفاهیمِ کلیدیِ فلسفه و علومِ انسانی و سیاسی هنوز مطرح است. حتی مفاهیمِ اصلی همچون دموکراسی (که بدونِ فهمِ تعریفِ دقیقِ "دِموس" یونانی و تفاوتِ آن با اخلوس و اتنوس و لائوس، فهم ناپذیر است)، و یا سکولاریته و لائیسیته و اَمثالهم...، درست ترجمهٔ مطلوبی نشده‌اند.

در کنارِ این مشکلاتِ مبناییِ درونی، شرایطِ بین المللی و نقشِ قدرت‌های خارجی مانعِ بازدارندهٔ دیگر بود. مُداخلاتِ انگلیس و روس در امورِ داخلیِ ایران، که در آستانهٔ جنگِ جهانیِ اول در برابرِ کشورهای محور، آلمان و عثمانی، به سازش رسیده بودند، موجبِ تضعیفِ جبههٔ آزادی و استقلال و اصلاحات شد.

در برابرِ بی‌وفاییِ انگلیس و فرانسه به دعاویِ دموکراتیکِ خود در کشورهای زیرِسلطه، برخی از روشنفکرانِ ایران زمانی به آلمان و افکارِ ناسیونال ـ سوسیالیستی تمایل یافتند. حلقهٔ "برلینی‌ها" و مجلهٔ کاوه و چهره‌هایی چون تقی زاده و همفکرانِ شان، نقشِ تعیین کننده‌ای در تاریخِ روشنفکریِ ایران و بعدها از طریقِ انجمن‌هایی چون "ایرانِ جوان" در زمانِ رضاخان، در سرنوشتِ سیاسیِ کشور ایفا کردند. اینان بازگشت به عظمتِ ایرانِ باستان و آریایی را که از مستشرقانِ آلمانی آموخته بودند[۲]، چارهٔ دردِ انحطاطِ ایران پس از حملهٔ اعراب و اسلام گرایی می‌یافتند.

هرچند با شکستِ آلمان در جنگِ جهانیِ دوم، بسیاری از این توهّمات نقشِ بر آب شد، رگه‌های آن تفکر و تبلیغات تا آخرِ کارِ رژیمِ محمدرضا پهلوی ادامه یافت (تمدنِ بزرگِ آریامهری و تغییرِ تقویم و نظامِ تک حزبی و...). امروزه هم هنوز خطرِ قوم گرایی و نژادپرستی‌های شبه ناسیونالیستی، وحدتِ ملی و یکپارچگیِ ارضیِ کشورِ ما، همچنان کلِ منطقهٔ خاورمیانه را، تهدید می کند.

پس از آن، برآمدنِ اتحادِ شوروی بود که امیدِ بسیاری را در دلِ روشنفکرانِ ایران برانگیخت، به ویژه با اعلامِ لغوِ بدهی‌های دولتِ ایران به روسیهٔ تزاری. چهره‌هایی چون دکتر ارانی و دوستان‌اش که از همان حلقهٔ برلینی‌ها بودند، به این ایدئولوژیِ جدید پیوستند. جریانِ سوسیالیستی از زمانِ سلطان زاده و حیدرخان و... تا ارانی و یاران‌اش و تا... تشکیلِ حزبِ توده و تا... تداوم‌اش در بخشی از جریانِ فدایی توسطِ چهره‌هایی چون جَزَنی و رفقایش و در مجموع، اندیشه و جنبشِ مارکسیستی در ایران، بیشتر متأثر از منابعِ شرقی و جهان سومی بود تا سیرِ این فکر در اروپا. تنها جریانِ خلیل ملکی و آل احمد و "سوسیالیسمِ ملی" از سویی و جریانِ خداپرستانِ سوسیالیست (نَخشَب، سامی، پیمان و شریعتی)، به منابعِ اروپاییِ تفکرِ چپ و سوسیال ـ دموکراتیک و نومارکسیستی، از لوکاچ و مکتبِ فرانکفورت تا گرامشی و آلتوسر، توجه داشتند. هنگامی که شریعتی در مشهد مارکسیسم را به روشِ علمی و دانشگاهی و جامعه شناسانه که مستقیماً از گورویچ و لوفور و سارتر و... آموخته بود، بر می‌رسید، مارکسیست‌های ما دلخوشِ منابعِ مکتبیِ روسی و چینی و کوبایی و... بودند. اصلاح طلبانی که امروزه شریعتی را به تأثیرپذیری از مارکسیسم متهم می‌کنند، سنخِ سوسیالیسمِ موردِ نظرِ او را از اساس نشناخته‌اند. شاید بسیاری از ایشان خود هنگامی که در سازمان‌های چپِ مذهبی فعالیت یا سمپاتی داشته‌اند، چنان درکی از مُدل‌های مارکسیسم لنینیسم. داشته‌اند.

به هر حال، ورود و آزمونِ ایدئولوژی‌ها و استراتژی‌های مارکسیستی نیز همچون لیبرالیسم و ناسیونالیسمِ سکولار هرچند در جامعهٔ ایران توفیقِ چندانی نیافت، مدت‌های مدید نسل‌های دانشجوییِ ما را زیرِ نفوذ خود داشت و بسیاری از چهره‌های مبارزاتیِ دهه‌های سی و چهل و پنجاه که از بنیانگذاران و مسئولانِ احزاب و سازمان‌های فعال بودند از همین دانشجویان بودند و در دانشگاه پرورش یافتند.

پس از کودتای ۲۸ مردادِ ۳۲، دانشگاه نخستین سنگرِ مقاومت شد و با تقدیمِ سه شهید، حماسهٔ ۱۶ آذر و روزِ دانشجو را آفرید.

از آن پس، در خارجِ کشور نیز در تداومِ نهضتِ مقاومتِ ملی، "کنفدراسیونِ دانشجویانِ ایرانی" شکل گرفت که وجههٔ ملی و دموکراتیک داشت و نقشِ مهمی نیز در آن دوران بازی کرد. به تدریج اما، با حاکم شدنِ جریاناتِ ایدئولوژیک بر این نهادِ سراسری، اختلافات و انشعابات شروع شد. دانشجویانِ مسلمان "اتحادیهٔ انجمن‌های اسلامی" را تأسیس کردند که ارگان‌اش "اسلام، مکتبِ مبارز" بود و خودِ این عنوان زیرِ تأثیرِ آثارِ مهندس بازرگان انتخاب شده بود که به همراهِ آثارِ دکتر سحابی و آیت الله طالقانی و سپس دکتر شریعتی مطالعه می‌شد. آغازِ مبارزاتِ مسلحانهٔ دو دههٔ چهل و پنجاه، جنبشِ دانشجویی را پایگاهِ اصلیِ خود قرار داد.

یکی از مهمترین وقایعِ بعدی، که در بحث‌های اعتقادی و ایدئولوژیکِ دانشجوییِ دههٔ ۵۰ و در سرنوشتِ فکریِ کلِ جنبش و انقلابِ اسلامی تأثیر گذارد، حادثهٔ بیانیهٔ "تغییرِ ایدئولوژیِ" بخشی از سازمانِ مجاهدینِ خلق بود که موجی از واکنش‌های فکری و تاریخی را بر انگیخت و به‌طورِ کلی جوّ ضدیّت با چپ و سنّت گراییِ غلیظ را موجب شد. برای نمونه : پرسش و پاسخ‌های دکتر شریعتی با مجاهدینِ مساله‌دار (م. آ. ۲۳)، و یا نقدهای مهندس بازرگان از "علمی بودنِ مارکسیسم" و...، و یا "بررسیِ نهضت‌های اسلامیِ" مرحوم مطهری و...، و نیز بحث‌های آقایان عبدالکریم سروش و ابوالحسن بنی‌صدر در موردِ تضادِ دیالکتیکی و روشِ شناخت بر پایهٔ توحید و... که در سمینارهای اتحادیهٔ انجمن‌های اسلامی دامن زده شد.

هیچ یک از این وقایعِ اعتقادی، نه تنها مانع از اعتلای جنبشِ انقلابی نشد، بلکه به فعال‌تر شدنِ دانشجویانِ مسلمان در داخل و خارج و سلسله تظاهراتِ انجمن‌های اسلامی، به ویژه از زمانِ شهادتِ دکتر (شریعتی)، انجامید که سرآغازِ انقلاب بود.

دانشگاه و جنبشِ دانشجویی، یکی از ستون‌های اصلیِ انقلابِ ۱۳۵۷ بود.

از نظرِ مُدل‌های فکری، در مراسم‌ها با کنارِ هم نشاندنِ تصاویرِ سیدجمال، اقبال و شریعتی، دانشجویانِ مسلمان بر تداومِ یک خطِ فکریِ تاریخی موسوم به دین پیرایی و نوزایی یا رفرم و رنسانسِ اسلامِ معاصر تأکید می‌کردند. از نظرِ سیاسی نیز در آن مقطع، رهبریِ سیاسیِ آیت الله خمینی و آرمِ تشکیلاتیِ مجاهدین و اندیشهٔ شریعتی گاه در کنارِ یکدیگر مطرح می‌شد.

سرنوشتِ انقلاب اما گام به گام با میدان‌دار شدنِ روحانیون و فقهای سنت و شریعت‌مدار و انزوای روزافزونِ روشنفکران در حاکمیّت رقم خورد.

پس از انقلاب نیز دانشگاه همچنان مرکزِ اصلیِ تلاطمِ انقلابی بود و تا "انقلابِ فرهنگی" که با شعارِ "اسلامی سازیِ" دانشگاه، تعطیلِ موقتِ دانشگاه‌ها و تصفیه‌های گستردهٔ بخشی از اساتید و دانشجویان شروع شد و تا زد و خوردهای آغازِ دههٔ ۶۰ تلاطم ادامه داشت و حتی تا مرزِ انحلالِ دانشگاه پیش رفت. و از آن پس، در دههٔ ۶۰ ، جوِّ سنگینِ جنگ و تک‌صدایی بر جامعهٔ دانشگاهی حاکم شد و تنها در دههٔ هفتاد بود که به تدریج گشایشی در جامعهٔ دانشگاهی، فرهنگی و مطبوعاتیِ کشور پدیدار شد.

نکتهٔ جالبِ توجه این بود که این بار، نسلِ پرورش یافته در نظامِ پس از انقلاب، به نیروی منتقد و اصلاح‌طلبِ جدید مبدل شده بود؛ و در انجمن‌های اسلامی که شاید تنها تشکیلاتِ ممکن و مُجاز محسوب می‌شدند، گرایشاتِ فکریِ گوناگون و اغلب انتقادی ـ اصلاحی غالب شده بود. نقطهٔ اوجِ این روند، حوادثِ خونینِ ۱۸ تیرِ ۷۸ بود، که در تهاجمِ نیروهای شبه‌نظامی به کوی دانشگاه و شهادتِ عزت الله ابراهیم نژاد نمودار شد.

از آن پس، با فاصله افتادن میانِ اصلاح‌طلبان و جنبشِ دانشجویی، هم گروهِ اول در پیشبردِ پروژهٔ خود به دلیلِ از کف دادنِ پایگاه‌های خود توفیق نیافتند و هم از صحنه‌های باشکوهِ دانشگاه و دانشجویان، که مثلاً در هنگامِ اعتراض به حکمِ اعدامِ دکتر هاشم آغاجری شاهدشان بودیم، فعلاً خبری نیست. شاید اینک زمانِ اندیشیدن و ارزیابیِ گذشته و آیندهٔ این جنبش باشد.

در حالِ حاضر چه چشم‌اندازهایی می‌توانند راهگشای آغازی دیگر برای این جنبش در متنِ دانشگاه باشند؟ این چشم‌اندازها را می‌توان از سه منظر و به منظورِ طرحِ یک بحثِ مقدماتی مطرح کرد:

۱.از منظرِ علمی:

الف) ضرورتِ طرحِ مجددِ استقلالِ دانشگاه و "داعیهٔ" علمی ـ فلسفیِ آن در برابرِ جزمیّت‌های "دینی ـ مرامی" و وابستگی‌های "نهادی ـ اداری" به دولت، حوزه و...

یکی از عواملِ عمدهٔ موفقیتِ مقطعیِ این دو انقلاب در برابرِ سلطنتِ مطلقه، حضورِ دین، نیروهای مذهبی و قدرتِ بسیجِ مردم توسط بخشی از علمای موافقِ مشروطیّت بود. گفتهٔ معروفِ ستارخان که "ما حکمِ مَراجعِ نجف را اجرا می‌کنیم!"، گواهِ نقشِ تعیین کنندهٔ علمای اصلاح طلبِ بزرگی چون آخوند خراسانی (و سپس وارثان‌اش چون نائینی از حوزهٔ نجف) بود. در همین حال یکی از عواملِ ناکامیِ سه جنبشِ مشروطه، نهضتِ ملی و انقلابِ اسلامی، نقشِ بازدارندهٔ بخشِ دیگری از روحانیت در جامعهٔ ما و به طورِ کلّی سیاسی شدن و به صحنه آمدنِ مذهبِ سنتّی و قشری (فرمالیست) و جزمی (موسوم به "بنیاد" گرا یا اصول گرا) است.

این جریان به لحاظِ عقیدتی و تاریخی مشابهِ حرکت‌هایی در غرب است که به "محافظه کاریِ انقلابی" یا امروزه "نو ـ محافظه کاری" شهرت یافته‌اند. و به تعبیرِ نیچه دچارِ "بیماریِ تاریخی گری"[۳] از نوعِ تمایل به بناهای عظیمِ (monumental) باستانی‌اند. در برابرِ دو بیماریِ دیگر که یکی عتیقه پرستیِ (antiquaire) سنّتی است و دیگری نقّادیِ ریشه ای (از نوعِ روشنفکرانه) که نافیِ همه چیزِ گذشته است.

فَرقِ سنّت گراییِ عتیقه ای با بنیادگراییِ عزّت خواه در این است که دومی عنصرِ مدرن را به خدمتِ سنت می‌گیرد تا عظمتِ باستان را تجدیدِ بنا کند. برای نمونه، در وجهِ ناسیونالیستی، شاه در جشن‌های دو هزار و پانصد ساله و در وجهِ مذهبی، بِن لادن که می‌خواهد ادای صلاح الدین ایوبی را در آوَرَد.

در برابرِ این سه روشِ موهوم در برخورد با گذشته، تاریخ و سنّت، روشِ نواندیشان در دین، از سید جمال تا اقبال و شریعتی، قرار دارد که به گذشته تنها به عنوانِ پیشینهٔ آینده می‌نگرد و "بازگشت" به سرچشمه‌ها را نه تنها از راهِ لایروبی و نقد و ساختارگشایی (reconstruction) ممکن می‌داند، که هدف از این بازیابیِ "خود" را بازسازیِ سراپای دستگاهِ گذشته در راستای پاسخگویی به مقتضیاتِ نه تنها زمانِ حاضر، بلکه برآوردنِ انتظاراتی که چشم‌اندازهای آینده برمی‌انگیزند، اعلام می‌کند. در اینجا، دین و سنّت نه به عنوانِ نیروی بازدارندهٔ محافظه کار، بلکه همچون محرّکِ مُدامِ تعالیِ دائمیِ آدم و عالَم عمل می‌کند.

ب) معنای "ایدآل ـ تیپیکِ" دانشجو (به مفهومِ ماکس وبری) و دانشگاه؛

ersرersus Uniرersitas "communauté, corporation", lat. class. "totalité, ensemble", de uniرXIIIe; "communauté", 1218; lat. jurid. uni

فیلسوف = ملاصدرا **"عالما عقلیا مضاهیا للعالم العینی."** فلسفه عبارت است از اینکه انسان عالَمی گردد عقلی، مشابهِ عالَمِ عینی.

نگاهی به تاریخچهٔ شکل گیریِ دانشگاه‌ها در اروپا نشان می‌دهد که منحنیِ سرنوشتِ دانشگاه در غرب متناسب است با نوساناتِ ناشی از "خودآگاهی ای که دانشگاه در سده‌های میانه از خویش کسب می‌کرد" (نگا. ژ. لو گُف[۴])، و خودویژگی‌های کار و پژوهشِ "فیلسوف" را در قیاس با شوالیه و کشیش در می‌یافت. می‌دانیم که رنسانسِ کوچکِ قرنِ ۱۲ میلادیِ آنسلم (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۹) و احساسِ نیاز به بیانِ منطقیِ وحی و ورودِ دیالکتیک به حوزهٔ کلام (پ. آبلارد، مقدمه بر تئولوژی، ۱۱۳۶ ـ ۴۰)، عبارت بود از بازیابیِ یونان (به ویژه ارسطو) از طریقِ مسلمین (از پیِ نُه بار جنگ‌های صلیبی ۱۰۹۱ ـ ۱۲۹۸)؛ تا بدانجا که در نقطهٔ اوجِ این جریان، فتوای محکومیّتِ ابنِ رشد در ۱۲۷۷ توسطِ اسقفِ پاریس صادر شد و اساتیدِ پیروِ ابن رشد از دانشگاه‌ها اخراج شدند و با دادگاهِ انگیزیسیونِ رُم، سیژر دو برابان استادِ دانشگاهِ هنرها به زندان افتاد و در آنجا درگذشت. این حادثه به لحاظِ پیامدهایش، در تاریخچهٔ شکل گیریِ دانشگاه‌های اروپا بسیار مهم تلقی می‌شود.

ج) دانشجویی به معنای عامِ کلمه مترادف است با فیلسوفی به معنای سقراطی ـ افلاطونیِ دوستداریِ دانش و فرزانگی و نه تصاحبِ آن. حکمت گمشدهٔ

مؤمن است. و اگر جوهرهٔ این علم و حکمت، قُدسی و خدائی هم باشد، سوفیا دوستی و دانشجویی امری خاصِ انسان است. زیرا به تعبیرِ افلاطون، خدایان نیازمندِ دانش نیستند، زیرا دانای مطلق‌اند[۵].

به این معنا دانشگاه جایگاهِ پرسش و پژوهش است و منطقهٔ فراغِ عقلانیّتِ انتقادی و آزمونِ همهٔ یقین‌های قطعی. و اساسِ فلسفهٔ دانشجویی، فقر است و عشقِ به دانش.

حال آنکه در واقعیّتِ اجتماعی و در نهادِ آکادمیک، بویژه در جامعهٔ صنعتیِ کاپیتالیستی، دانش، نه حقیقت جویی، بل همان قدرت یا ثروت و سرمایه ای است که به شکلِ غیرِ عادلانهٔ توزیع، توزیع می‌شود. همچنان که در قرونِ وسطی علومِ دینی و کلامی در انحصارِ کلیسا بود، جامعهٔ مدرن نیز بالطبع تمایل دارد یک طبقهٔ تکنوکرات ـ بوروکراتِ متخصص بسازد که مدیریّتِ امورِ حیاتی و شاهرگ‌های اجتماع و اقتصاد را در دست دارند.

در اینجا "ذاتِ تاریخیِ دانشجو" که به تعبیرِ بوردیو، "تجربهٔ اجتماعیِ امرِ غیرِ واقعی" است، به لحاظِ اجتماعی مشروط و نسبی می‌شود (نگا. نظریهٔ "میراثِ فرهنگی" و "وارثین" پی‌یر بوردیو در جامعه‌های بورژوا ـ دموکراتیکِ اروپایی، که رابطهٔ دانشجویان از دو طبقهٔ اجتماعی را با امرِ فرهنگ برمی‌رسد...)؛

۲. از منظرِ اجتماعی (طبقاتی):

الف) مسالهٔ جاذبهٔ نولیبرالیسمِ محافظه کار به عنوانِ "رقیبِ ایدئولوژیک". مشابهِ مارکسیسم در گذشته.

ب) نقشِ واسطِ دانشجویان میانِ مردم و نخبگان (برای نمونه، تغییرِ عاداتِ مصرفیِ مردم در شهرستان‌هایی که دانشگاه‌های آزاد در آنها تأسیس شده است)؛

ج) بنابراین، نسبتِ جنبشِ دانشجویی را با سایرِ طبقاتِ اجتماعی باید موردِ توجه قرار داد (مثلاً شعارِ اتحاد با کارگران در جنبشِ مهِ ۶۸ فرانسه و...، و امروز در ایران با حرکت‌های اجتماعیِ معلمان، کارگران، مطبوعات و...)؛

د) وجهِ صنفی، دفاع از منافعِ دانشگاه و دانشجویان نباید تحتِ شعاعِ سایرِ اهداف و فعالیت‌ها قرار گیرد؛

ه) و خلاصه، بُعدِ عدالت خواهانه و مردمی و "چپِ" جنبش نباید فراموش شود؛

۳. از منظرِ سیاسی :

الف) دورانِ کنونی مرحلهٔ "تجددِ سنت" یا گذار از سلطنتِ مطلقه و روحانی سالاری به سمتِ نوعی مردم سالاریِ ملی و اعتلای جنبشِ روشنفکری و اصلاحِ دینی است. مسالهٔ حقِ حاکمیتِ ملی و دموکراسی و حقوقِ بشر پس از انقلاب به تضاد و معضلِ اصلیِ درونی بدل شد.

ب) این مبارزهٔ درونی است و نباید چشم به قدرت‌های بیگانه دوخت. خطرِ جنگ و تجزیهٔ کشور را در همه حال باید جدی گرفت و با آن مقابله نمود.

ج) تناسبِ دو جنبهٔ صنفی و سیاسیِ مبارزه.

د) ضرورتِ تعامل با جنبش‌های دانشجویی در سطحِ جهان و جمع بندیِ تجاربِ مبارزاتیِ آنها، بویژه در جهانِ سومِ سابق، منطقهٔ خاورِ میانه و کشورهای همسایه.

ه) نگاهی به جنبش‌های جهانی : از جنبشِ دانشجویانِ امریکا در دههٔ ۱۹۳۰با اهدافِ مدنی

۱. جنبش‌های آزادی خواهانهٔ دانشجویی در اروپای شرقی در دههٔ ۱۹۵۰ (مجارستان)، تا بلوکِ کمونیستی در دههٔ ۱۹۸۰ (لهستان، روسیه، ....) و پس از آن در کشورهایی چون اوکرائین، بیله روس، صربستان و آلبانی.

۲. جنبش‌های ضدِجنگ و حرکتِ موسوم به "ضدِفرهنگ"، و جنبش‌های دانشجویی با اهداف و مطالباتِ دانشجوییِ صنفی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰؛

۳. چین : بهارِ پِکَن و سرکوبِ میدانِ تیان آن من در ۱۹۸۹.

۴. جنبشِ ضدِجهانی شدن در دهۀ ۱۹۹۰.

نتیجه :

به رغمِ فراز و نشیب‌های این جنبش و شایعۀ "رکودِ" کنونیِ آن، از پیِ رکودِ جنبشِ اصلاحات، دانشجویان هنوز به صورتِ بالقوه موتورِ حرکتِ فکریِ آتی در گسترۀ اجتماعی محسوب می‌شوند و آینده از آنِ آنهاست.

سخنرانی در نشستِ انجمن های اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا- در پاریس

۱. دربارهٔ دارالفنون و نیز سیاستِ اعزامِ دانشجویان به اروپا از زمانِ فتحعلی شاه تا رضا شاه، از جمله نگاه کنید به. "تحولاتِ فرهنگیِ ایران در دورهٔ قاجاریه و مدرسهٔ دارالفنون"، دکتر احمد (ایرج) هاشمیان، مؤسسهٔ جغرافیایی و کارتوگرافیِ سحاب، تهران، ۱۳۷۹ :

"... در دههٔ نخستِ سلطنتِ رضاشاه، دولتِ ایران برای اولین بار تشکیلاتِ منظمی برای فرستادنِ دانشجو به اروپا فراهم آورد... همه ساله تعدادی از دیپلمه‌های مدارسِ متوسطه از طریقِ کنکور برای ادامهٔ تحصیل به اروپا (بیشتر به فرانسه) اعزام می‌شدند. سازمانِ سرپرستیِ دانشجویان در ایران و اروپا برای رسیدگی به وضعیتِ دانشجویان به وجود آمد که از جمله وظایفِ آن فعالیت در بازگشتِ آنها به کشور بود. در سالِ ۱۳۰۷ برای نخستین بار ۱۱۰ تن به اروپا اعزام شدند و در همان سال ۲۴ تن نیز از طرفِ وزارتِ راه به جمعِ آنان پیوستند..."

بخشِ هفتمِ کتاب دربارهٔ مدرسهٔ سن سیرِ فرانسه است که از دورهٔ ناصرالدین شاه به بعد موردِ علاقهٔ اَشرافِ درباریِ ایران بود و در فاصلهٔ سال‌های۱۹۰۷ـ۱۹۴۰ تعدادِ ۷۸ تن از ایرانیان از آن مدرسهٔ نظامی فارغ‌التحصیل شدند.

۲. شرق‌شناسانِ حوزهٔ گوتینگن :

هانس هاینریش شِدِر (۱۸۹۶ ـ ۱۹۵۷)

Hans Heinrich SCHAEDER،

همچون والتر هینتز (۱۹۰۶ ـ ۱۹۹۲)

Walther HINZ

۳.در "ملاحظات نابهنگام"

Considérations intempestives II, KSA I, p. 329

4. J. Verger, "Les universités au moyen âge", Paris : PUF, 1973, p.203

5. Lys. 218 a, Ban. 204 a

back